

شرایط قاضی - عدالت

برگه جلسه :

صفحه 171 و 172

(جلسه شصت و نهم)

نقد استدلال به آیه رکون

به عنوان مثال در رد بر استدلال به آیه نهی از رکون (که دلیل اول مشترطین عدالت در قاضی بود) گفته شده: «و فيه نظر؛ فان الرجوع الى حكم غير العادل مع وثاقته ليس ركوناً الى الظالم. الا ترى أن الفقهاء يأخذون بخبر غير العادل مع الوثاقه و لا يعد هذا ركوناً الى الظالم»¹. لکن در مقابل این رد، برخی چنین نگاشته‌اند:

نقد نقد

«مردّ کلامه الى أن الركون الى الظالم في ظلمه ممنوع لا بما هو ظالم مطلقاً و فيه: أن الاية منعت الركون الى الظالم لا خصوص الظلم و الركون هو الاعتماد عن ميل و الاطاعة. و الرجوع الى القاضی الظالم هو الاعتماد عليه و الطاعة له و اما الرجوع الى خبر الظالم ليس هو الاطاعة له بل الاعتماد الى وثاقته»².

داوری

در داوری میان نقد استدلال به آیه رکون و نقد می‌توان حق را به ناقد اول داد، هر چند نقد اول این ابهام را دارد که آیا ناقد مناقشه در صدق «رکون» بر «رجوع به حکم قضایی قاضی» دارد یا مناقشه در صدق «رکون به ظالم» بر «رجوع به حکم قضایی قاضی»؟ (دقت شود) هر چند کلام ناقد اظهار در افاده مناقشه دوم است؛ لکن - به هر حال - اشکال ایشان در کل واضح و حاوی حل و نقض است. و البته برای ادعایش در بخش حل، استدلالی ندارد، گویا به وضوحش واگذار کرده است! اما وجه برتری نقد بر نقد این است که وقتی فضای طبیعی، فهم عرفی حاکم در اطراف آیه، مناسبات حکم و موضوع و سایر رفتارهای شارع را در جاهای مختلف (مبنی بر کفایت وثوق و علم و امانت برای اعتماد) در نظر می‌گیریم، به این مفاد می‌رسیم که قرآن در این آیه - مثل بسیاری از آیات مشابه - در صدد القای این اصل است که ستمگران قابل اعتماد و رکون نیستند و در مرحله بالاتر نباید ولایت آن‌ها را پذیرفت.³

طبیعی است که باید بین نهی و منهی تناسب باشد؛ بر این اساس شخص دروغگو و غیرثقه در خبری که می‌دهد قابل اعتماد و رکون نیست، کارشناس ناوارد و غیر ثقه در کارشناسی و خبری که می‌دهد، قابل اطمینان نیست، لکن لغزش در جهتی که هیچ ارتباط و تأثیری در متعلق رکون ندارد، مورد نظر آیه نیست! آیا معقول است که گفته شود: به متخصص مغز و اعصاب ماهر و امین در نظر تخصصی اش نباید اعتماد کرد تنها به این دلیل که برخی واجبات را ترک می‌کند یا بعضی از محرّمات نامربوط به صحنه کار را انجام می‌دهد؟!

به همین دلیل هیچ کس مفاد آیه را منافی با موارد شرعی قبول ثقه بودن یا وثوق نمی‌بیند (پس نقضی که محقق خوانساری کرد در سطح وسیع تری مطرح است). البته این تقييد در ظاهر آیه نیست و همین نکته باعث شده تا ناقد دوم، نقد خود را مطرح سازد، لکن آیا باید هر تقييدی (و تقييدی) در قالب لفظ به نصی بچسبد تا اثر خود را بگذارد؟!

نقد استدلال به سایر آیات

با رفتاری که نسبت به این آیه صورت گرفت وضعیت استدلال به سایر آیات* (لا ینال عهدی الظالمین/ لا تطع من اغفلنا قلبه عن

نکرنا و اتبع هواه ...) * بر مدعا نیز روشن می‌شود. ریشه همه استدلال‌ها هم یکی است و آن رفتار خاصی است که با این آیات می‌شود، چنان که نقطه ضعف همگان هم واحد است. بی تردید قاضی باید از شرایط لازم آگاهی، توان جسمی مناسب، صداقت و امانت برخوردار باشد لکن این همان عدالت فقهی نیست.

(پایان جلسه)

نقد استدلال به برخی روایات مورد اشاره

در گذشته به برخی روایات دال بر اختصاص منصب قضا به نبی و وصی نبی اشاره گردید؛ چنان که به معتبره ابوخیجه و نهی امام - علیه السلام - از مراجعه به «أحد من هؤلاء الفساق» اشاره شد. همچنین به مقبوله ابن حنظله اشاره شد که امام - علیه السلام - در وقت تعارض فرمودند: «خذ باعدلهما» و این تعبیر حاکی از ضرورت انگاشتن اعتبار اصل عدالت است. روایت سلیمان بن خالد از امام صادق - علیه السلام - هم قابل توجه است با این تعبیر: «اتقوا الحكومة؛ فان الحكومة انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین لنبی او وصی نبی»⁴ و... و این در حالی است که از این روایات نمی‌توان اعتبار عدالت فقهی را در قاضی دریافت کرد، با این توضیح:

روایت دال بر اختصاص ، برای این که مانع اعتبار قضای عادل غیر نبی و غیر وصی نبی نشود، باید تصرفی در آن صورت گیرد، این تصرف می‌تواند به گونه ای اعمال شود که لطمه به اعتبار قضای شخص امین و ثقه (هر چند غیر عادل فقهی) نزند! و این که گفته شود: در توسعه مفاد نص اختصاص یا استثنای آن تنها به عادل فقهی اکتفا می‌شود و بیش از آن دلیل ندارد، قابل استماع نیست؛ چرا که ادله اعتبار قضای قاضی کارآگاه، توانمند، امین و عادل به مبنای عرفی و لغوی آن به قدری هست که توسعه مورد نظر را پشتیبانی نماید.

نسبت به معتبره ابوخیجه هم باید گفت:

تفسیر فاسق به غیر عادل فقهی، اول کلام است! به ویژه با ویژگی‌هایی که مورد روایت دارد. بی تردید امام - علیه السلام - در بیان مورد نظر مشیر به قضات عامه و مرتبط با دستگاه‌های جور هستند و از این نهی، نمی‌توان نهی از مراجعه به قاضی غیر عادل فقهی را (در هر سطحی که باشد) دریافت!

1. جامع المدارک، ج 6، ص 4.

2. فقه القضاء، ج 1، ص 55.

3. اشاره است به ادامه آیه: «و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون».

4. الوسائل، ج 27، ابواب صفات القاضی، باب 2، ص 17، ح 3.

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

تحقیق

علمای ما هشت گروه دلیل آورده بودند. اولین گروه آیات بود و اولین آیه «ولا تركزوا الى الذين ظلموا فتمسکم النار» بود. استدلال به آیه این است که غیر العادل ظالم و قرآن می‌فرماید رکون به ظالم نکنید، قضاوت هم رکون است چون انسان می‌خواهد مال و جان و ناموس دیگران را به دست او بسپارد. قیاس یک قیاس مرکب است و از دو قیاس تشکیل شده است.

1- غیر عادل ظالم است

2- به ظالم نباید رکون کرد به دلیل آیه

3- قضاوت مصداق رکون به ظالم است

در بحث‌های مختلف از این آیه استفاده می‌کنند و اگر در این جا حساب ما با این آیه تصفیه شود در موارد متعددی کارمان

راحت می شود.

نادری از علما زیر بار این استدلال نرفته اند مانند آقای سید احمد خوانساری صاحب جامع المدارک. ایشان گفته است که این استدلال عقیم است.

عبارت آقای خوانساری:

و فيه نظر یعنی در این استدلال نظر است فان الرجوع الی حکم غیر العادل مع وثاقتہ لیس رکونا الی الظالم مراجعه به حکم غیر عادل (یعنی مراجعه ی قضایی) به شرط وثاقت رکون نیست و با همین کار می گوید پزشکی قانونی لازم نیست عادل باشد، پلیس راه لازم نیست عادل باشد و همین که ثقة باشد کافی است. الا ترى ان الفقها يأخذون بخبر غیر العادل مع الوثاقته و لا يعد هذا رکونا الی الظالم. می فرماید: شما در اخذ به خبر به غیر عادل اعتماد نمی کنید اگر ثقة باشد؟ پس آن جا هم بگویند رکون به ظالم است در حالی که نمی گویند و اکثر علما خبر واحد ثقة را قبول دارند و ایشان می گویند هر چه را شما در خبر واحد ثقة می گویند ما در قاضی می گوئیم.

اما برخی از معاصرین گفته اند این چه اشکالی است که شما می کنید. مرحوم آقای اردبیلی معاصر در کتاب فقه القضا می گوید این حرف شما خلاف آیه است. البته عبارت آقای اردبیلی عبارت روانی نیست ولی مراد ایشان معلوم است. ایشان میگوید: اگر آیه این طور بود که ولا ترکنوا الی الذین ظلموا در آن جهتی که ظالم هستند یعنی نهی خدا از رکون به ظالم اختصاص داشت به جهت ظلمشان در این جا می توانستید بگویند اگر یک ظالمی بود که کارش را درست انجام می دهد و ثقة است در این جا آیه نهی نکرده است در حالی که نهی در آیه چنین اختصاصی ندارد و می گوید اگر کسی ظالم بود در هیچ کجا به او اعتماد نکن. فرض هم این است که هر انسانی که گناه می کند ظالم است. عبارت آقای اردبیلی:

مرد کلامه برگشت کلام آقای خوانساری به این است که الی الظالم فی ظلمه ممنوع لا بما هو ظالم مطلقا و فيه ان الآیه منعت الی الظالم لا خصوص الظلم (این جا عبارت ضعیف است و باید می گفت: ان الآیه منعت الی الظالم مطلقا لا فی خصوص ظلمه) و الی الظالم هو الرجوع الی القاضی الظالم هو الاعتماد. بعد می خواهد نقض آقای خوانساری را جواب دهد و می گوید: و اما الرجوع الی خبر الظالم (ظالم ثقة) لیس هو الاطاعة له نمی خواهیم از او اطاعت کنیم بلکه می خواهیم اعتماد به وثاقتش کنیم.

داوری

به نظر من ولو عبارت آقای خوانساری ابهام دارد ولی اگر بخواهیم داوری کنیم نتیجه را باید به نفع آقای خوانساری بدهیم نه به نفع آقای اردبیلی و مشهور.

آقای خوانساری فرمود رجوع به حکم غیر عادل با وثاقت این رکون به ظالم حساب نمی شود. در این جا خوب بود که استدلال می کرد. در مقابل کسانی که طرفدار این استدلال هستند رجوع به حکم غیر عادل با وثاقت رکون به ظالم است چون ظالم یعنی کسی که غیر عادل است قضاوت هم واقعا رکون است.

کلام آقای خوانساری ابهام دارد. اولاً دلیل ندارد و فقط ادعا است البته نقض هست ولی نقض تکثیر اشکال است و جواب نیست و غیر از حل است. ثانیاً ابهام دارد. آیا ناقد (آقای خوانساری) مناقشه در صدق رکون بر رجوع به حکم قضایی دارد؟ می گوید وقتی مراجعه به قاضی می کنیم رکون صدق نمی کند چون رکون که در قرآن آمده است یعنی اطاعت، اعتماد از روی میل و این رجوع رکون نیست یا مناقشه در صدق رکون به ظالم بر رجوع به حکم قضایی قاضی دارد؟ می خواهد بگوید رکون هست ولی من قاضی غیر عادل ثقة را ظالم نمی دانم تا رکون به او را رکون به ظالم بدانم. و الا هیچ کجای عبارت آقای خوانساری چنین قیدی نداشت که آقای اردبیلی می فرمایند آیه مطلق است.

به نظر ما حق با آقای خوانساری است. انسان وقتی می خواهد یک آیه یا روایتی را معنا کند نباید فقط کلمه به کلمه معنا کند بلکه باید یک فضای طبیعی بر آیه حاکم کند، باید فهم عرفی مردم را حاکم بر نص کند. باید مناسبات حکم و موضوع در نظر گرفته شود باید با توجه به سایر رفتارهای شارع در موارد دیگر آیه و روایت را فهم کرد. در فهم یک دلیل غیر از مفردات باید فضای حاکم، مناسبات حکم و موضوع، سایر کارها و رفتارهای شارع در موارد دیگر را در نظر گرفت و بعد معنا کرد و الا یک برخورد مدرسه ای، ریاضی کرد و گفت آیه مطلق است. خود قرآن هم می فرماید: ما به لسان قوم قرآن را آورده ایم، ما هم بر

اساس همان محاوراتی که مردم دارند حرف هایمان را سامان داده ایم. اگر این مطلب را لحاظ کنیم به این نتیجه می رسیم که قرآن می خواهد بفرماید: ای مردم: به ظالم اعتماد نکنید، اختیاراتتان را به ظالم ندهید و الا مبتلی به آتش می شوید (لازم هم نیست که حتما هم آتش آخرت باشد می تواند آتش دنیا هم باشد) ما در قرآن نظامی از این آیات داریم: فلا تطع الکافرین، لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء، در جای دیگر می فرماید بطانه ی خودتان قرار ندهید، بطانه به آستین که به دست چسبیده می گویند. البته نگفته هیچ ارتباطی نداشته باشید قبلا نمی شده و الان هم که اصلا نمی شود ولی می گوید حواستان باشد. اگر آیه این باشد قهرا می خواهد بفرماید شما در جایی که اگر به ظالم اعتماد کنید فتمسکم النار و بعدش هم دارد می شوید بدون ولی یعنی آن ها را ولی خودتان قرار داده اید؛ بله هر جایی که ما اعتماد کنیم که موجب ضرر و آتش دنیا و آخرت شود قرآن نهی می کند ولی باید بین نهی (لاترکنوا) و منهی (رکون) باید تناسب باشد و اگر بخواهیم رعایت تناسب کنیم معنایش آن است که آن جہتی که اثر گزار است مثلا یک کسی دروغ می گوید قرآن می گوید به او اعتماد نکن، یک کسی کارشناسی اش درست نیست یک قاضی ای است که سواد ندارد خوب این شخص در این کار ظالم است، ناشی است و خطا می کند اما فرض کنید یک انسانی است در کمال عدالت، در کمال تخصص اما مقید به نماز نیست مثل یک پزشک متخصص آیا آیه این شخص را می گوید؟ آیا آیه می خواهد بگوید شما برو به پزشکی که نمازش را مقید است مراجعه کن ولو تخصص ندارد؛ اصلا رفتار شارع را ببینید، چطور شما خبر را از ثقه می گیرید آن هم خبر مهمی که می خواهد مبنای حکم قاضی شود شارع گفته است ثقه کافی است. اگر بگویید این رکون نیست می گوییم در قاضی هم رکون نیست. ما در شاهد هم همین را میگوییم و هر جایی که عدالت می گوییم عدالت را به همین معنا می گیریم که در آن زمینه کاملا اعتماد وجود داشته باشد، شاهد هم همین است، امام جماعت هم همین است. ما با قرآن نباید این طور رفتار کنیم بله یک مرتبه آیه تعبد است در آن جا کاملا مطیع هستیم اما یک مرتبه آیه تعبد نیست و ما بیاییم آیه را طوری معنا کنیم که نه عقلا نه عقل چون عقل همراهی نمی کند، عقل می گوید کسی که گناهی می کند که هیچ تأثیری روی کارش ندارد چرا ما نتوانیم به سراغش برویم؟ جناب یوسف هم گفت: «انی حفیظ علیم» من مصالح مصر را حفظ می کنم، خائن نیستم، ناتوان نیستم و به کارم هم آگاه هستم همان چیزی که می گوییم تخصص و تعهد اما دیگر نگفت نمازش را چطور می خوانم یا اگر در خانه ناراحت شدم مراعات تقوی را می کنم یا نه. اگر این طور شد آیه طبیعی می شود، آیه روان می شود و کار راحت می شود و دست باز می شود الان آقایانی که چنین فتوا می دهند در جمهوری اسلامی کدام یک از افراد عادل هستند به این معنایی که علما می گویند؟ آیات بعد (لا ینال عہدی الظالمین، لا تطع من اغفلنا عن ذکرنا) هم همینطور.